

## اقتصاد و دولت در اندیشه کینز

دکتر موسی غنی نژاد\*

کینز بدون شک یکی از بانفوذترین چهره‌های علم اقتصاد به خصوص سیاست اقتصادی در قرن بیستم است. نظریات اقتصادی وی تأثیر عظیمی بر تحقیق و آموزش علم اقتصاد در محافل آکادمیک از یک سو و بر سیاست‌های اقتصادی دولت‌ها و اساساً نقش دولت در اقتصاد از سوی دیگر داشته است، کینز با تأکید بر نارسایی‌های نظام بازار این ادعا را مطرح می‌سازد که با دخالت دولت در ساز و کارهای اقتصادی و تنظیم و هدایت مکانیسم بازار می‌توان این نارسایی‌ها را برطرف کرده و نظام اقتصادی را به سوی وضعیت بهتری از لحاظ تخصیص منابع و ایجاد اشتغال کامل سوق داد. کینز به درستی بر تأثیر تعیین‌کننده اندیشه‌ها و عقاید بر زندگی مادی، نظام اجتماعی و تصمیم‌گیری حاکمان تأکید می‌ورزد. او در مؤخره کتاب معروف خود «نظریه عمومی اشتغال، بهره و پول» می‌نویسد:

«اندیشه‌های درست یا نادرست فیلسوفان اقتصاد و سیاست اهمیتی بیش از آن که اغلب

نصور می‌شود، دارند. در واقع می‌توان گفت دنیا تقریباً به طور انحصاری توسط این اندیشه‌ها

اداره می‌شود. مردان عمل [سیاست] که خود را فارغ از نفوذهای عقیدتی تصور می‌کنند

معمولاً برده‌های چند اقتصاددان گذشته‌اند.»<sup>(۱)</sup>

اندیشه‌های کینز همچنان که خود پیش‌بینی می‌کرد تأثیر زیادی بر مردان سیاست و

\* دکتر موسی غنی نژاد استاد دانشکده نفت ایران هستند که در زمینه‌های اقتصاد ایران، اندیشه و

معرفت‌شناسی اقتصادی دارای کتب و مقالات متعددی می‌باشند.

1. M. KEYNES, "Théorie générale de L'emploi, de L'inténêt et de la Monnaie", Payot, Paris,

1979, p. 376.

تصمیم‌گیران اقتصادی طی دو دههٔ پس از جنگ دوم جهانی گذاشت. اما نتیجهٔ نهایی سیاست‌های اقتصادی که او پیشنهاد کرد و اغلب دولت‌های غربی و نیز بسیاری از کشورهای توسعه نیافته، به کار بستند تورم توأم با رکود بود و نه آنچنان خود تصور می‌کرد اشتغال کامل و رفع نارسایی‌های نظام بازار. در سال ۱۹۶۹، زمانی که نیکسون رئیس جمهور وقت آمریکا بر این دیدگاه رایج در میان رهبران سیاسی که «ما اکنون همه کینزین هستیم» مهر تأیید نهاد، علایم افول اقتصاد کینزی هم از جهت نظری و هم از جهت عملی هویدا شده بود. کینز با مطالعه و مشاهدهٔ وضعیت اقتصادی کشورهای غربی در سالهای میان دو جنگ جهانی، نظریه اقتصادی خود و نقش فعال دولت در اقتصاد را مطرح می‌سازد. از نظر وی اقتصاد سرمایه داری کنترل نشده Laissez-faire دچار دو مشکل اساسی است که نظام اقتصاد آزاد به خودی خود قادر به حل آنها نیست و رفع آنها مستلزم دخالت عواملی خارج از سیستم اقتصادی یعنی دولت است. این دو مشکل عبارتند از بیکاری عوامل تولید و توزیع ناعادلانه ثروت و درآمد.<sup>(۲)</sup> دولت با مداخله در فعالیت‌های اقتصادی و هدایت آنها می‌تواند این دو نقص عمده و ذاتی نظام سرمایه داری آزاد را برطرف نماید. البته کینز نقش دولت را منحصر به رفع این نواقص از نظام اقتصادی نمی‌داند بلکه معتقد است که با اتخاذ برخی تدابیر سیاسی و اقتصادی باید ارزش‌های اخلاقی متعالی را جایگزین برخی ارزشهای منحط سرمایه داری نمود. او پول پرستی را مسؤول انهدام آرمان‌های مردمی و انحطاط اخلاقی تمدن غربی می‌داند و بر این رأی است که به اصلاحات اقتصادی، اجتماعی و فردی باید این پول محوری را از میان برداشت. راه حلی که او پیشنهاد می‌کند، همچنان که خواهیم دید عبارت است از اتخاذ سیاست‌های اقتصادی معینی که در سایهٔ آنها نرخ بهره صفر شده و در نتیجه نزول خواری و تبعات اخلاقی منفی آن از میان می‌رود.<sup>(۳)</sup>

2. K.A. Chrystal and S. Prica, "Xontroversies in Macroeconomics", Harvester Wheatsheaf 1994, p. 25.

3. CW, X, p. 445-6.

نقل قولها از مجموعه آثار کینز با علامت CW آورده شده که پس از آن شماره جلد و بعد صفحه ذکر شده است.

همه این نقل قولها را از کتاب زیر برگرفته‌ایم:

O'Donnell, "Keynes, Philosophy, Economics and Politics", Mocmillan, 1992.

به عقیده کینز نظام بازار رقابتی برخلاف تصور اقتصاد دانان ارتدکس، به طور خودکار به استفاده بهینه از منابع اقتصادی نمی انجامد و علت این امر اساساً در کمبود تقاضای کامل نسبت به عرضه کل یا محصول کل است. او فرضیه برابری بین تقاضای کل ناشی از تولید (تقاضای مؤثر) و عرضه کل را رد می کند و می گوید پس انداز یا امساک از مصرف آنی میان آنها شکاف به وجود می آورد. هرچه جامعه ثروتمندتر باشد، میل به پس انداز در آن بیشتر است؛ در این وضعیت میل نهایی به مصرف به طور نسبی کمتر شده و در نتیجه تقاضای کل مؤثر کمتر از میزانی خواهد بود که اشتغال کامل ایجاد شود. به سخن دیگر، پایین بودن تقاضای کل موجب می شود که عرضه کل بالفعل به سطحی کمتر از سطح تولید بالقوه (وضعیتی که با اشتغال کامل تطبیق می کند) کاهش یابد. از این رو برای دست یافتن به اشتغال کامل باید کمبود ناشی از کاهش میل نهایی به مصرف را از طریق افزایش میزان سرمایه گذاری بنگاهها یا افزایش هزینه های دولتی جبران کرد تا آنجا که سطح تولید بالفعل به سطح تولید بالقوه افزایش یابد.<sup>(۴)</sup> کینز برای توضیح نظریات خود مفاهیم و اصطلاحات جدیدی را به کار می گیرد که لازم است برای روشن شدن بحث قبلاً به آن ها اشاره شود. منظور از میل نهایی به مصرف عبارت است از نسبت تغییرات مصرف به تغییرات درآمد.<sup>(۵)</sup> کینز می گوید با افزایش درآمد واقعی در جامعه، مصرف نیز افزایش می یابد اما به میزانی کمتر. یعنی فرخاً اگر درآمد واقعی ده واحد زیاد شود، افزایش مصرف به نسبتی کمتر، مثلاً هفت واحد خواهد بود. در این صورت می گوئیم میل نهایی به مصرف هفت دهم است. این یک قانون روان شناختی است که طبق آن، درآمد اضافی مطلوبیت بالنسبه کمتری برای ثروتمندان دارد تا برای فقیران. در نتیجه ثروتمندان ترجیح می دهند سهم بیشتری از درآمد اضافی خود را پس انداز کنند. کینز بر این عقیده است که هر چه جامعه ثروتمندتر باشد میل نهایی به مصرف کمتر خواهد بود و جامعه بیشتر در معرض خطر بیکاری به علت گسترش شکاف بین تقاضای کل مؤثر و سطح تولید بالقوه قرار خواهد گرفت. کینز میان تقاضای مؤثر *effective demand* و تقاضای بالفعل *Actual demand* تمایز قایل می شود. تقاضای مؤثر بر حسب انتظارات تعریف می شود و از لحاظ زمانی مقدم بر

4. Keynes, "Théorie générale", of, at., pp. 54-5.

5. Idem, p. 131.

تقاضای بالفعل است. به گفته کینز، «تقاضای مؤثر همیشه انعکاس دهنده انتظارات جاری از تقاضای بالفعل است».<sup>(۶)</sup> او همین مضمون را در جای دیگری به این صورت بیان می‌کند، «تقاضای مؤثر با درآمد تحقق یافته بالفعل تطبیق نمی‌کند، بلکه با درآمدی مطابق است که انتظار آن تولید را به حرکت درآورده است».<sup>(۷)</sup> صنعت مؤثر از این جهت به تقاضا اطلاق می‌شود که اشتغال و تولید متأثر از این تقاضا مورد انتظار است. شکی نیست که سطح تولید و درآمد واقعی و تقاضای تحقق یافته ناشی از آن، یعنی تقاضای بالفعل در تعیین میزان تقاضای مؤثر، اهمیت تعیین کننده‌ای دارد، اما باید دقت کرد که این تأثیر از طریق انتظارات بعدی تحقق می‌یابد. تقاضای مؤثر تابعی از انتظارات کارفرمایان و تصمیم گیرندگان اقتصادی است و چون هزینه‌ها پیش از فروش صورت می‌گیرد، کارفرمایان باید پیش بینی کنند که مصرف کنندگان چه میزان حاضرند برای هزینه‌های انجام شده (در فراگرد تولید) بپردازند. آنها چاره‌ای جز پیش بینی یا انتظارات ندارند چرا که تولید همیشه مستلزم زمان است. تقاضای بالفعل یک دوره، پیش بینی برای تقاضای دوره بعد (تقاضای مؤثر) توسط کارفرمایان را تحت تأثیر قرار می‌دهد و این بیان کننده نوع رابطه بین دو مفهوم از تقاضا است. به عبارت دیگر، تقاضای مؤثر تحت تأثیر تقاضای بالفعل است، اما با آن منطبق نیست، و این عدم انطباق نشان دهنده عامل مستقلی است که یکی از مولفه‌های تقاضای مؤثر را تشکیل می‌دهد، منظور از عامل مستقل آن بخش از تقاضا است که سطح آن تابعی از درآمد فعلی نیست یعنی عمدتاً تقاضای سرمایه گذاری بنگاهها که به عقیده کینز تا حدود زیادی بستگی به روحیات سرمایه گذارها و انتظارات خوش بینانه یا بدبینانه آنها نسبت وضعیت اقتصادی آینده دارد.

پایین بودن تقاضای مؤثر نسبت توان تولیدی جامعه (سطح تولید بالقوه) که موجب بروز وضعیت اشتغال ناقص یا بیکاری می‌گردد، به عقیده کینز از یک مشکل اساسی ناشی می‌شود که او آن را به این صورت توضیح می‌دهد، «در تمام طول تاریخ بشری میل به پس انداز همیشه قویتر از میل به سرمایه گذاری بوده است. ضعف انگیزه برای سرمایه گذاری همیشه اصلی ترین مشکل اقتصادی بوده است. ممکن است که امروزه علت این ضعف، اهمیت [حجم زیاد] سرمایه‌های انباشته شده باشد، در حالی که در گذشته ریسک و خطرات گوناگون، نقش پر

6. CW, XIII, p. 603.

7. CW, XIV, pp. 179-180.

اهمیت‌تری داشته است. اما نتیجه یکی است. میل فرد به افزایش ثروت شخصی با امساک از مصرف، به طور کلی، قویتر از انگیزه کارفرما برای افزایش ثروت ملی از طریق به کار گرفتن نیروی کار به منظور ایجاد ثروتهای پایدار است.<sup>(۸)</sup> کینز معتقد است که «مرکانتیلیست‌ها» کم و بیش به این مسئله آگاهی داشتند اما اقتصاد دانان کلاسیک از آن کاملاً غفلت می‌کنند. اعتقاد به برقراری تعادل اشتغال کامل، بدون دخالت دولت در مکانیسم‌های اقتصادی از این غفلت ناشی می‌شود. به عقیده کینز، میل به پس انداز بیشتر اگرچه برای یک فرد یا خانوار صفت پس‌اندازدهی است و موجبات افزایش سرمایه انباشته شده می‌گردد اما در سطح کل جامعه، از جهت تحلیل اقتصاد کلان، این رفتار به معنای کاهش هزینه‌های مصرفی و بنابراین کاهش تقاضای مؤثر می‌شود و سطح تولید ملی را پایین می‌آورد. البته اگر هزینه‌های سرمایه‌گذاری به حد کافی بالا باشد یا به عللی آن قدر افزایش یابد که کمبود هزینه‌های مصرفی را جبران نماید، در این حالت سطح تولیدات کاهش نخواهد یافت. نرخ بهره در این میان نقش تعیین‌کننده‌ای دارد چرا که در چارچوب چنین تفکری بالا بودن آن از دو جهت برای تولید ملی زیان آور خواهد بود: اول این که امساک از مصرف (پس انداز) را گسترش خواهد داد. دوم این که انگیزه برای سرمایه‌گذاری بنگاه‌ها را کاهش خواهد داد، یعنی از دو طریق تقاضای کل، و در نتیجه، تولید ملی پایین خواهد آمد. بهره و پول همچنان که از جای گرفتن آنها در عنوان کتاب اصلی کینز می‌توان حدس زد، نقش کلیدی در تئوری اقتصادی کینز و نیز سیاستهای اقتصادی ناشی از آن دارد.

یکی از مبانی اصلی نقادی کینز از اقتصاد ارتدکس به نظریه بهره مربوط می‌شود. او در کتاب «نظریه عمومی» می‌نویسد:

«اصل اقتصادی که همیشه مبنای توصیه‌های عملی اقتصاد دانان قرار می‌گیرد، این است که با نابت بودن سایر شرایط، کاهش هزینه [مصرف] موجب کاهش نرخ بهره، و افزایش سرمایه‌گذاری موجب افزایش آن [نرخ بهره] می‌گردد. حال آن‌که اگر این دو کمیت به جای تعیین نرخ بهره، معین‌کننده حجم کلی اشتغال باشد، نظام اقتصادی چهره کاملاً متفاوتی به خود می‌گیرد.»<sup>(۹)</sup>

کینز می‌گوید بر خلاف فرضیه اقتصاد ارتدکس، نرخ بهره نشان‌دهنده سطح تعادل مطلوب میان عرضه و تقاضای سرمایه یعنی پس انداز و سرمایه‌گذاری نیست، بلکه متغیر مستقلی است

که اگر به حال خود گذاشته شود پیوسته میل به افزایش دارد. با این افزایش میل به پس انداز بیشتر می‌شود و میل به سرمایه‌گذاری کاهش می‌یابد. او در این خصوص در حقیقت دیدگاه مِرکانتیلیست‌ها را بر تئوری کلاسیک‌ها ترجیح می‌دهد، «طی سده‌ها، حتی هزاره‌ها، تفکر روشن بینانه عقیده‌ای را حتمی و بدیهی تلقی می‌نمود که مکتب کلاسیک آن را به عنوان این که کودکانه است، کنار نهاد. این عقیده که شایسته اعاده حیثیت و ملاحظه دقیق است عبارت است از این که نرخ بهره به خودی خود در سطحی مناسب با مطلوبیت اجتماعی معین نمی‌گردد، بلکه پیوسته میل به افزایش دارد به طوری که عقل حکم می‌کند که دولت‌ها توسط قانون‌گذاری و عرف، و حتی با تنبیهات اخلاقی، آن را معتدل سازند.»<sup>(۱۰)</sup> کینز در این مورد، همانند موارد مهم دیگر در خصوص عملکرد نظام اقتصادی، معتقد به دخالت دولت به منظور تأثیر گذاشتن بر روی متغیرهای مهم اقتصادی و سوق دادن آن‌ها در جهت مطلوب اجتماعی است.

از دیدگاه کینز پس انداز کل و سرمایه‌گذاری کل به جای آن که تعیین‌کننده میزان نرخ بهره در بازار پول باشد در واقع سطح تولید و اشتغال کل را معین می‌سازد. نرخ بهره به عنوان متغیری اساساً مستقل از پس انداز و سرمایه‌گذاری عمدتاً به میزان عرضه پول بستگی دارد. به عقیده کینز این نرخ بهره است که روی سرمایه‌گذاری تأثیر می‌گذارد و نه بر عکس. افزایش نرخ بهره به علت این که موجب کاهش سرمایه‌گذاری می‌شود، درآمد کل را کاهش می‌دهد و در نتیجه پس انداز کل نیز، که تابعی از درآمد کل است، کاهش می‌یابد.<sup>(۱۱)</sup> به سخن دیگر، پس انداز تابع سرمایه‌گذاری است و نه منشأ تعیین‌کننده سطح آن، به صورتی که اقتصاد کلاسیک مدعی آن است. کینز در واقع با مستقل فرضی کردن نرخ بهره، می‌تواند چنین توضیح متفاوتی از رابطه بین پس انداز کل و سرمایه‌گذاری کل ارائه دهد. افزایش نرخ بهره میل به پس انداز را زیاد می‌کند، اما گرایش بیشتر به پس انداز، برخلاف تصور رایج در اقتصاد کلاسیک، موجب افزایش سطح سرمایه‌گذاری نمی‌گردد، بلکه بر عکس باعث پایین آمدن آن، و در نتیجه کاهش درآمد کل و در نهایت پس انداز کل می‌شود، چرا که میل به پس انداز بیشتر به معنای هزینه‌های مصرفی کمتر، و در نتیجه کاهش تقاضای مؤثر است. این فراگرد در واقع همان «پارادوکس امساک» کینز است که طبق آن افزایش میل به پس انداز تغییری در پس انداز کل ایجاد نمی‌کند.

10. Idem, p. 346.

11. Idem, p. 127.

کینز نظریه نرخ بهره اقتصاد ارتدکس را نادرست می‌داند و با انتقاد از آن می‌کوشد نظریه جدیدی را که در حقیقت بسیار نزدیک به دیدگاه مرکانتلیست‌ها است، طرح کند. به عقیده وی، تئوری ارتدکس، نرخ بهره را حاصل عمل مرکب منحنی بازدهی نهایی سرمایه و میل روان شناختی به پس انداز تلقی می‌نماید که در آن، نرخ بهره عامل تعادلی است که بین تقاضا برای پس انداز - که ناشی از سرمایه‌گذاری جدید است و طبق نرخ بهره معینی تحقق می‌یابد - و عرضه پس انداز، آن گونه که ناشی از میل روان شناختی جامعه به پس انداز به این نرخ است، تساوی برقرار می‌سازد. کینز می‌گوید زمانی که معلوم شود استنتاج نرخ بهره از صرف این دو عامل غیر ممکن است، اساس این تئوری فرو می‌ریزد.<sup>(۱۲)</sup>

از نظر وی تصور دو منحنی مستقل عرضه و تقاضا برای سرمایه، برخلاف ادعای کلاسیک‌ها، ممکن نیست، زیرا در صورت تغییر منحنی تقاضا برای سرمایه (سرمایه‌گذاری) درآمد نیز تغییر می‌کند و به این ترتیب پس انداز یا عرضه سرمایه نیز تغییر می‌یابد. به بیانی دیگر، منحنی عرضه سرمایه (پس انداز) به تقاضای سرمایه (سرمایه‌گذاری) بستگی دارد، از این رو نمی‌توان دو منحنی مستقل از هم برای عرضه و تقاضا تصور نمود که محل تلاقی آن‌ها نرخ بهره را معین سازد.<sup>(۱۳)</sup> در تئوری جایگزینی که کینز پیشنهاد می‌کند، نرخ بهره با عرضه و تقاضای پول توضیح داده می‌شود و نه با عرضه و تقاضای سرمایه، یعنی مفهوم پول نزد کینز جای مفهوم سرمایه در تئوری کلاسیک را می‌گیرد.

کینز تئوری نرخ بهره خود را در چارچوب نظریه پولی یعنی عوامل تعیین‌کننده عرضه و تقاضای پول توضیح می‌دهد. او از مفهوم «رجحان نقدینگی» برای توضیح تقاضا برای پول و علت وجود نرخ بهره استفاده می‌کند و می‌نویسد: «واضح است که نرخ بهره، پاداش پس انداز یا پرهیز [از مصرف] به خودی خود نیست. وقتی کسی پس اندازهای خود را به صورت پول نقد انباشته می‌کند، هیچ بهره‌ای به دست نمی‌آورد با این که مانند هر کس دیگری پس انداز کرده است. تعریف ساده نرخ بهره [تئوری کلاسیک] چیزی درباره پاداش صرف نظر کردن از پول نقد برای مدت زمانی معین نمی‌گوید. نرخ بهره، به خودی خود، چیزی نیست مگر عکس رابطه موجود بین یک مبلغ پول و آن چه که در مقابل وانهان تصرف آزادانه [بلافاصله] این مبلغ برای

مدتی معین، به عنوان یک طلب می‌توان به دست آورد.<sup>(۱۴)</sup> تئوری کلاسیک، نرخ بهره را پاداش به تأخیر انداختن مصرف یا پس انداز می‌داند، اما کینز آن را پاداش صرف نظر کردن از نقدینگی یا به تأخیر انداختن قدرت خرید تلقی می‌کند. نرخ بهره، میزان اکراه دارندگان پول را از صرف نظر کردن از قدرت بی قید و شرط تصرف آن نشان می‌دهد یعنی قیمتی است که بیان‌کننده میزان میل به داشتن ثروت به صورت پول نقد (قدرت خرید بلافاصله) است. کینز منحنی تقاضا برای پول را با همین رجحان نقدینگی توضیح می‌دهد. این منحنی نشان می‌دهد که با ثابت فرض کردن سایر شرایط، هر میزان نرخ بهره با چه مقدار تقاضا برای پول تطبیق می‌کند، روشن است که شیب این منحنی منفی است یعنی اگر نرخ بهره بالا برود، مقدار تقاضا برای پول نقد که خواهد شد زیرا نرخ بهره مبین میزان پاداش صرف نظر کردن از نگهداری پول نقد است. به سخن دیگر، نرخ بهره در واقع هزینه فرصت نگهداری نقدینگی است. بنابراین، هر چه این هزینه بالاتر باشد مقدار پولی که مردم مایل به نگهداری آن هستند کمتر خواهد شد. اما عرضه پولی از نظر کینز، متغیر مستقلی است و اساساً به سیاستهای مسؤلان نظام پولی (بانک مرکزی یا دولت) بستگی دارد، از این رو حساسیت منحنی آن نسبت به تغییرات نرخ بهره صفر است. محل تلاقی منحنی‌های عرضه و تقاضای پولی، میزان نرخ بهره تعادلی را معین می‌نماید. در چارچوب این تئوری، می‌توان تصور کرد که با افزایش عرضه پول، با ثابت فرض کردن سایر شرایط، نرخ بهره را می‌توان به دلخواه تا نزدیک صفر پایین آورد. با توجه به این که نرخ بهره نقش اساسی در تعیین سطح بازدهی نهایی سرمایه دارد، از این رو، کاهش نرخ بهره، موجب افزایش بازدهی نهایی سرمایه در نتیجه گذاری خواهد شد. با چنین تصویری از نظام اقتصادی، کینز به این نتیجه می‌رسد که دولت با در دست داشتن اهرم‌های پولی و مالی جامعه می‌تواند با افزودن بر تجهیزات تولیدی به کمیابی سرمایه پایان بخشد. بهترین سیاست اقتصادی از نظر وی، عبارت است از پایین آوردن نرخ بهره نسبت به منحنی بازدهی نهایی سرمایه به طوری که وضعیت اشتغال کامل تحقق یابد.<sup>(۱۵)</sup>

کینز بر این رأی است که به علت محدود بودن تقاضا برای سرمایه، می‌توان با افزایش دادن تجهیزات سرمایه‌ای، بازدهی نهایی را به رقم بسیار پایینی کاهش داد. البته او اضافه می‌کند:



«که این سخن به این معنا نیست که استفاده از کالاهای سرمایه‌ای تقریباً هیچ هزینه‌ای نخواهد داشت، بلکه فقط به این معنا است که درآمد ناشی از آن، تنها استهلاک کارکرد و از کار افتادگی را خواهد پوشاند، البته به اضافه حاشیه سودی برای جبران ریسک‌ها و نیز اعمال مهارت و قضاوت توسط کارآفرینان» (۱۶).

کینز معتقد است که دولت با از میان برداشتن کمیابی سرمایه، موجب محو درآمد ناموجه سرمایه داران غیر فعال یعنی بهره خواهد شد. «امروزه بهره همانند اجاره زمین، پاداش هیچ‌گونه فداکاری واقعی نیست. دارنده سرمایه به این علت که سرمایه کمیاب است می‌تواند بهره دریافت کند، همان‌گونه که دارنده زمین به علت کمیابی زمین می‌تواند اجاره مطالبه نماید. اما در حالی که کمیابی زمین به علل ذاتی قابل توضیح است، برای کمیابی سرمایه علل ذاتی وجود ندارد» (۱۷) با دقت در اندیشه‌های کینز در خصوص بهره، معلوم می‌شود که وی مرتباً از مفهوم پول به سرمایه و بر عکس می‌گذرد و آن‌ها را خلط می‌کند. او که ابتدا بهره را پدیده‌ای صرفاً پولی معرفی می‌نماید، در نهایت از بین رفتن آن را با فراوانی سرمایه توضیح می‌دهد. طبق تئوری بهره وی، صاحبان پول دریافت کنندگان بهره‌اند، اما بعداً دارندگان سرمایه به علت کمیابی سرمایه، دریافت کنندگان بهره دانسته می‌شوند. از دیدگاه کینز افزودن به حجم تجهیزات سرمایه‌ای که پیشنهاد قابل اجرا است که هدف آن از میان برداشتن کمیابی سرمایه و در نتیجه پاداش (بهره) متعلق به سرمایه دار غیر فعال است. (۱۸) اما چگونه می‌توان چنین کاری را صورت داد؟ کینز پاسخ روشن و مستقیمی به این پرسش نمی‌دهد، اما از لابه لای نوشته‌های وی می‌توان چنین استنباط کرد که دولت از طریق اهرم پولی و کنترل سطح کل سرمایه‌گذاری‌ها می‌تواند به این هدف نایل شود.

در واقع دولت از طریق افزایش عرضه پول می‌تواند برای مشکل کمیابی سرمایه چاره جویی کند. اما به صرف افزایش حجم پول می‌توان کمیابی سرمایه یا به قول کینز تجهیزات سرمایه‌ای را برطرف نمود؟ سوای این موضوع که اساساً چنین رویکردی به رابطه میان پول و سرمایه درست است یا نه، پرسش مهمی را در چارچوب نظریه کینز می‌توان به این صورت مطرح ساخت: برای حذف بهره پول، یا پاداش سرمایه دار غیر فعال به سخن کینز، چه نیازی به

16. Idem, p. 369.

17. Idem, p. 369.

18. Idem, p. 370.

رفع کمیابی تجهیزات سرمایه‌ای (سرمایه فیزیکی) است؟ آیا طبق تئوری بهره خود کینز، رفع کمیابی پول به تنهایی کافی نیست؟ آیا منوط کردن حذف بهره پولی به رفع کمیابی سرمایه بدین معنا نیست که بهره یک پدیده صرفاً پولی نیست و به نوعی وابسته به سرمایه است؟ افزایش سطح کل سرمایه‌گذارها و رفع کمیابی سرمایه باعث کاهش بازدهی نهایی سرمایه می‌گردد و نه نرخ بهره پولی. طبق تئوری بهره و سرمایه کینز، بازدهی نهایی سرمایه تابعی از نرخ بهره است نه برعکس؛ اما ملاحظه می‌شود که وی حذف بهره پول را وابسته به افزایش سطح سرمایه‌گذارها (کاهش بازدهی نهایی سرمایه) تلقی می‌نماید. این تناقضهای تئوریک، ناشی از اشکال و ابهام مفاهیم پول، سرمایه و نرخ بهره نزدیکینز است. تئوری بهره و پول کینز انسجام منطقی ندارد و به نتایج متناقضی منتهی می‌گردد. رابطه بین پول و سرمایه روشن نیست، و در مواردی توانایی دولت در افزودن به عرضه پول با قدرت افزودن به تجهیزات سرمایه‌ای اشتباه گرفته می‌شود. تئوری اقتصادی کینز مبتنی بر این واقعیت تجربی است که نرخ بهره قیمت وام پولی است، یا به تعبیر دیگر، پاداش صرف نظر کردن از قدرت نقدینگی و واگذاری آن (وام) به دیگران است. کینز به جای تبیین این واقعیت تجربی، آن را مبنای توضیح عملکرد نظام اقتصادی قرار می‌دهد. نتیجه این رویکرد نادرست، توهم درباره امکان افزایش بدون حد و حصر عرضه پول و بالاتر از آن رفع کمیابی سرمایه از این طریق است.

همان گونه که قبلاً اشاره شد، کینز بر این عقیده است که نظام سرمایه داری آزاد دارای دو نقص عمده و ساختاری است که بدون دخالت دولت نمی‌توان آن‌ها را برطرف نمود. این دو نقص عبارتند از اشتغال ناقص عوامل تولید و توزیع ناعادلانه ثروت و درآمد. یکی از مفسرین اندیشه کینز، پیام اصلی کتاب «نظریه عمومی» را «مشکل از سه بخش می‌داند: (۱۹) اول این که نظام بازار آزاد اگر به حال خود گذاشته شود همیشه در وضعیت تعادل اشتغال ناقص به سر می‌برد و هیچ مکانیسم درونی آن را به سوی تعادل اشتغال کامل سوق نمی‌دهد؛ از این رو دخالت دولت برای برطرف کردن بیکاری ناخواسته عوامل تولید ضروری است. دوم این که بیکاری، برخلاف تصور اقتصاد دانان ارتدکس، ربطی به دستمزدهای انعطاف‌ناپذیر ندارد و سیاست ایجاد دستمزدهای انعطاف‌پذیر به جای برطرف کردن مشکل، احتمالاً باعث تشدید آن

می‌گردد. از نظر کینز کاهش دستمزدها باعث کاهش بیشتر تقاضای کل و در نتیجه تشدید بیکاری می‌گردد. از نظر کینز دولت باید با سیاست توزیع مجدد درآمد، مانع از پایین آمدن تقاضای معرفی خانوارها در زمان رکود شود. بخش سوم پیام کینز این است که سرمایه‌گذاری آن بخش از تقاضای کل را تشکیل می‌دهد که پایین بودن آن منشأ اصلی بیکاری است. اینجا نیز دولت باید با اتخاذ تدابیری نظیر پایین آوردن نرخ بهره، افزایش سرمایه‌گذاری بنگاهها را تشویق کند. به علاوه دولت می‌تواند در زمان رکود، هزینه‌های خود را افزایش دهد تا مانع از پایین آمدن تقاضای کل و در نتیجه کاهش سطح تولید گردد.

نقش دولت در اقتصاد کینز را می‌توان به طور کلی در سیاستهای مالی و پولی دولت خلاصه کرد. سیاستهای مالی عمدتاً ناظر بر خط مشی بودجه‌ای دولت است که از طریق آن می‌توان با افزایش هزینه‌های دولت (سیاست مالی انبساطی) و تدابیر مالیاتی (با توزیع درآمد) به جبران افت ساختاری تقاضای کل پرداخت. سیاست پولی که اساساً از طریق بانک مرکزی اعمال می‌شود، ناظر بر تنظیم حجم پولی به میزانی است که مانع از افزایش ساختاری نرخ بهره شد. و آن را در سطحی مناسب برای تشویق سرمایه‌گذاری بنگاهها و مصرف خانوارها قرار دهد. این سیاستها به طور گسترده‌ای در کشورهای صنعتی پیشرفته و نیز در بسیاری از کشورهای در حال توسعه، طی دو تا سه دهه پس از جنگ دوم جهانی به مورد اجرا گذاشته شد. اما به جز در مقاطع کوتاه مدت و موقت، هیچ‌گاه نتیجه مثبتی از آنها در میان مدت و دراز مدت حاصل نشد. سیاستهای انبساطی پولی و مالی کینزی در دهه ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ به تورم و سپس تورم توأم با رکود انجامید. اشکال اصلی نظریه اقتصادی کینز و سیاستهای مبتنی بر آن عمدتاً در این نکته است که او مسأله بیکاری و رکود اقتصادی را منحصراً ناشی از کمبود تقاضای کل می‌داند و شکاف میان سطح تولید بالفعل و بالقوه را طبیعی و مسلم فرض می‌گیرد. واقعیت این است که انواع مشکلات نهادی *institutional* ممکن است توان تولیدی جامعه را کاهش دهد بدون این که عوامل تولید بالقوه تغییر کرده باشد. مثلاً قانون کار سخت‌گیرانه برای کارفرمایان، نرخ‌های مالیاتی سنگین و یا بوروکراسی‌های دست و پاگیر و هزینه می‌تواند اثر کاهنده روی سطح تولید بگذارد. در این شرایط سخن گفتن از سطح تولید بالقوه به صرف احصای کمی عوامل تولید، فاقد دقت علمی خواهد بود و تمیز میان دو مفهوم سطح تولید بالفعل و بالقوه در زیر سایه سنگینی از ابهام قرار خواهد گرفت. زمانی شرایط نهادی مانع از افزایش تولید شود، سیاستهای

انبساطی مالی و پولی دولت یا به طور خلاصه مدیریت تقاضا، کاری از پیش نخواهد برد. رکود تورمی کشورهای صنعتی پیشرفته زمانی به پایان رسید و جای خود را به رونق نسبتاً پایدار با نرخ تورم بسیار نازل داد که در این کشورها اصلاحات اقتصادی و نهادی مهمی در جهت تشویق تولید صورت گرفت. کاستن از قدرت اقتصادی و سیاسی منافع متشکل سندیکایی و غیر آن، اصلاح نظام مالیاتی، اعمال انضباط پولی درست در جهت عکس سیاستهای کینزی از جمله اصلاحاتی است که طی دو دههٔ اخیر در بیشتر کشورهای صنعتی به مورد اجرا گذاشته شد و نتایج چشمگیری به بار آورد.

در نهایت می‌توان گفت که نظریه دولت در اقتصاد کینزی علی‌رغم آن که دوره زمانی معینی شیوع عام پیدا کرد و سیاستهای اقتصادی توصیه شده از سوی وی در بسیاری از کشورها به مورد اجرا گذاشته شد، اما نتایج مورد انتظار را برآورده نکرد. غفلت کینز از ساز و کارهای اقتصادی در عرصهٔ عرضه (تولید)، تأکید اغراق‌آمیز بر نقش تعیین‌کنندهٔ تقاضا، تحلیل‌های نادرست در خصوص پول و سرمایه منجر به ناکارآمدی توصیه‌های عملی کینز شد. او برای دولت نقش اقتصادی مهم و تعیین‌کننده‌ای جهت ایجاد اشتغال کامل و توزیع مناسب‌تر درآمد قابل‌شده که حاصل آن دولتی‌تر شدن نظام اقتصادی و در نتیجه تخصیص غیر بهینه منابع، کاهش بهره‌وری، گسترش بیکاری و تورم بود.

قال علم علوم السانی